

جنگ بدون مرز، استعمار جدید جهان
نوشته ماریا میز

جنگ بدون مرز، استعمار جدید جهان

نویسنده: **Maria Mies**
برگردان: **ناهید جعفرپور**
ویراستار: **کوروش جعفرپور**

روی جلد:

ماریا میز در کتاب حاضر رابطه میان جهانی سازی و جنگ را نشان داده و استدلال می نماید که چگونه بازار آزاد جهانی و مدل نولیبرالی، قدرت و خشونت و نظامیگری را در سرتاسر جهان گسترش می دهند. وی در این کتاب ثابت می کند که جنگ در داخل و خارج از کشورها شکلی از انهدام دموکراسی و دولت اجتماعی است و باعث افزایش و گسترش فشارهای اجتماعی و نابرابری خواهد شد.

در باره نویسنده روی جلد:

ماریا میز متولد 1931 پروفیسور جامعه شناسی در دانشگاه کلن آلمان و از فعالان جنبش زنان ، جنبش اقتصادی و هم چنین جنبش بر علیه جهانی سازی نولیبرالی (کنسرن سالار) می باشد. از خانم ماریا میز تا کنون کتوب و مقالات بیشماری علنی گشته است.

داخل صفحه:

ماریا میز

جنگ بدون مرز

استعمار جدید جهان

با مقدمه ای از " کلایودیا فون ورل هوف".

سر فصل ها:

پیشگفتار نویسنده

مقدمه

جهانی سازی نولیبرالی و جهانی سازی جنگ

1- بخش اول

سیستم تجارت جهانی بعنوان سیستم جهانی جنگ

1/1 جنگ برای اقتصاد خوب است

1/2 منطق تجارت آزاد و منطق جنگ

1/3 از اقتصاد به اقتصاد جنگ

1/4 اسلحه " نظم نوین جهانی " مقاله ای از کلایودیا فون ورل هوف "

1/5 استعمار قدیم، استعمار جدید

جنگ بدون مرز، استعمار جدید جهان نوشته ماریا میز

2- بخش دوم

توسعه سیستم جنگی جهانی

- 1 / 2 ایدنولوژی جنگ، جنگ در مغزها آغاز میشود
- 2 / 2 یوگسلاوی، جنگ ناتو و برنامه جدید ناتو
- 3 / 2 افغانستان: جنگی جهانی بر علیه تروریسم
- 4 / 2 عراق از "

3- بخش سوم

جنگ بدون مرز

- 1/3 اقتصاد، نفت ، نظم نوین جهان
- 2/3 جهانی سازی ، بحران ، جنگ
- 3/3 نتایج جنگ ، مخارج جنگ
- 4/3 انهدام موجودیت، توسعه نابرابری و عقب ماندگی اقتصادی
- 5/3 وخیم شدن جنگ، شدت گرفتن استراتژی جنگ
- 6/3 جنگ در داخل
- 7/3 چشم اندازها ، مقاومت
- 8/3 ادبیات

پیشگفتار نویسنده:

در باره جنگ کتاب های بسیاری به رشته تحریر در آمده است. آیا نیازی به نوشتن کتاب دیگری در باره جنگ های جدید است؟ چه سنوالاتی تا کنون در این باره بی پاسخ مانده اند؟
دلیل اساسی که باعث شد من این کتاب را بنویسم رسیدن به این حقیقت بود که تا کنون به دلایل واقعی بروز جنگ ها و پرسش های مطرح شده در باره رابطه میان سیاست های اقتصادی جهانی سازی نولیبرالی و سیاست های نوین جنگ اهمیت بسیار کمی داده شده است.

موضوع اصلی کتاب حاضر این است که از یک سو جهانی سازی نولیبرالی به جنگ می انجامد و از سوی دیگر همین جنگ ها به پیشرفت جهانی سازی نولیبرالی کمک می نمایند.

جنگ بدون مرز، استعمار جدید جهان

نوشته ماریا میز

هدف شناخت این رابطه است تا بدینوسیله این شناخت در تئوری و عمل جنبش اجتماعی نوین ضد جهانی سازی نئولیبرالی مورد استفاده قرار گیرد.

تلاش برای نوشتن چنین کتابی مسلماً با مشکلات فراوانی روبرو بود. چگونه می توان " جنگ های بدون مرز" را تجزیه و تحلیل نمود در حالیکه این جنگ ها با قدرت و شدت در جریانند؟ اصولاً با واژه جنگ چه چیزی را می خواهیم بیان کنیم در حالی که این واژه چنانچه در این کتاب نشان داده شده در ابعاد گوناگون واقعی تعمیم یافته است: در اقتصاد، ایدئولوژی، زندگی روزمره و دموکراسی. آیا این مفهوم کلی و تعریف نشده ی جنگ به یک دیکتاتوری مایوسانه ختم نمی شود؟

در واقعیت هدف این کتاب نشان دادن این مسئله است که دیکتاتوری جنگی از ابتدای پیدایش سرمایه داری همراه آن بوده و تنها امروز در فاز نوین سرمایه داری است که این پدیده بطوری ملموس تر پدیدار می شود. ضروریست که مخالفان جهانی سازی نئولیبرالی کنسرن سالار و طرفداران صلح، جهانی سازی کنسرن سالار و همچنین منطق جنگی مشترک اقتصاد و نظامیگری را بشناسند.

تنها بدین طریق است که می توان با این پدیده ها به صورتی موثر مبارزه نمود. بنا بر این هدف این کتاب تمامی جنگ های موجود تا کنونی و بخش های مختلف زندگی که تحت تاثیر این جنگ ها زجر می کشند نمی باشد بلکه من در این کتاب خود را به بررسی جنگ کوزوو، افغانستان و جنگ عراق محدود می نمایم.

با بر خورد به این سه مثال مهم می توان بسیار جامع و دقیق نشان داد که در فاز نوین چه چیزی در این جنگ ها نو است. (نو از این جهت که این جنگ ها طبق مدارک موجود بی مرزند و پایانی نداشته و بر زندگی تمامی بخش های حتی کشور هائی که در این جنگ ها شرکت ندارند تاثیر می گذارند.)

در این کتاب نقش میان منطق اقتصاد و منطق نظامیگری در رابطه با جنگ ها مورد مطالعه و بررسی قرار می گیرد. از این رو به بسیاری از بخش هائی که مورد هدف این جنگ ها قرار می گیرند، اشاره نشده است. با زبانی دیگر من در این کتاب به نتایج سیاسی، اقتصادی، روانی و فرهنگی این جنگ های نوین نمی پردازم و اگر در روند کتاب به واژه جنگ های "نوین" اشاره می شود، در واقع نشان دادن تفاوت میان این جنگ ها با جنگ های "قدیمی" مد نظر می باشد که غالباً تحت عنوان " ضرورت دفاعی" قانونی گشته اند. افزون بر این قصد من در این کتاب جدا ساختن این جنگ ها از آنچه که مانفرد مونکل در سال 2002 در کتابش بنام " جنگ های جدید" آورده است، می باشد. جنگ هائی که مشخصاً در آفریقا و کشور های دیگر جهان سوم باعث فروپاشی دولت های این کشور ها گردید.

به این لحاظ من در کتاب حاضر " جنگ های نوین" را با علامت تاکید ذکر می نمایم. در اینجا من قصد دارم از تمامی انسانهائی که در شکل گیری و تجزیه و تحلیل این کتاب به من کمک نموده اند تشکر کنم. بخصوص کلودیا فون ورل هوف که سالهای متمادی در بحث ها و جمع آوری مدارک به من کمک کرده است. بحث هائی که در رابطه با اقتصاد پدر سالاری سرمایه داری و جنگ قرار دارند. من با کلودیا میتوانستم به بسیاری از سنوالاتی که ذهنم را مشغول نموده بود پاسخ گویم. همچنین وی اولین جلد تمام شده کتاب را منتقدانه مطالعه نمود و در این راستا با راهنمایی هایش به من کمک نمود.

جنگ بدون مرز، استعمار جدید جهان

نوشته ماریا میز

همچنین میخوامم از دیرک فوگل کامیپف عضو کمیته حقوق اولیه و دموکراسی و دوستان صلح طلبم از سازمان " اطلاعات در باره نظامیگری " و نهاد صلح شهر لینز تشکر نمایم. اطلاعاتی که این دوستان در اختیار من گذاشتند " در باره قوانین نظامی " برای شناخت " حل شدن اتحادیه اروپا در سیستم جنگی جهانی " بسیار ارزشمند بود. از همه مهمتر از همسرم سارال بخاطر اطلاعات بیشماری که در اختیار من گذاشت و همچنین نقد ها و پند های ارزنده اش که برای من بسیار اهمیت داشتند، تشکر می نمایم. افزون بر این از مرکز انتشارات پاپی روزا به خاطر همکاری دوستانه و تلاش های بسیار قدردانی می نمایم. قدردانی من همچنین اوا ایگلمود و هرمینه کاراس را که در نوشتن و تحریر این کتاب به من کمک نمودند در بر می گیرد.

ماریا میز

مقدمه

جهانی سازی نولیبرالی و جهانی شدن جنگ

" تجارت بدون جنگ و همچنین جنگ بدون تجارت نمی تواند انجام پذیرد. (فاتح هلندی شرق هندوستان 614 " چامسکی 1995 صفحه 34)

زمانی که دیوار برلین در سال 1989 فرو ریخت بسیاری بر این باور بودند که " عصری صلح آمیز آغاز خواهد گشت و از آنجا که دیگر تنها یک قدرت بزرگ یعنی ایالات متحده باقی مانده است، بنا بر این صلح بعنوان تنها راه حل جایگزین مشکلات افروخته جهان خواهد شد. تصور میشد که دوران نظامیگری بسر رسیده است و دیگر دلیلی برای ادامه گرسنگی و فقر و انهدام محیط زیست وجود نخواهد داشت". در همین زمان یعنی سال 1989 ، استراتژی اقتصادی نولیبرالی به جهان ارائه گردید. طبق این منطق جدید می بایست جهانی شدن ، لیبرالیزه شدن ، خصوصی شدن تمامی بازار ها به رشد محل کار، رفاه اجتماعی برای همه، توسعه، دموکراسی و دست آخر صلح در تمامی اقصاد نقاط جهان از شمال تا جنوب گسترش یابد.

اما واقعیت های کنونی کدامند؟ فاصله میان جنوب و شمال جهان هیچگاه به عمق امروزی نیوده است. حتی میان کشور های ثروتمند شمال که مرکز نولیبرال ها می باشد ضریب رفاه اجتماعی سقوط نموده است. این واقعیت حتی از سوی نهاد های بین المللی چون سازمان ملل و بانک جهانی هم اقرار گشته است. بخش اعظمی از شهروندان ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و آلمان بازندگان جهانی سازی بوده و اقلیتی از این شهروندان به برندگان تعلق دارند که روز به روز ثروتمند شان بی حساب رشد می یابد. اتحادیه کارگری آلمان در تاریخ 29 نوامبر 2003 اعلام نمود : در حالیکه دستمزدها در آلمان در عرض 20 سال گذشته 124% رشد نموده است، سود دارایی ها در همین فاصله زمانی 203% افزایش یافته است. (فرانکفورتر روندشاو 29.11.2003).

تا کنون بسیاری از کشورهایی که از منطق نولیبرالی پیروی می نموده اند به ناگهان در مقابل یک ورشکستگی اقتصادی قرار گرفته اند. برای مثال میتوان از آرژانتین ، ژاپن ، آلمان و ایالات متحده که در بحران اقتصادی عمیقی

جنگ بدون مرز، استعمار جدید جهان

نوشته ماریا میز

قرار گرفته اند نام برد. سقوط درآمد حاصله از تولیدات خالص داخلی، صعود تعداد بیکاران، در اقتصاد سرمایه داری به مفهوم بحران و فاجعه است. همه در این حالت مرتبا در انتظار تغییرات می باشند تا بدینوسیله از این بحران خلاصی یابند و مجددا ماشین افزایش سرمایه به کار خویش ادامه دهد. اما در این میان هیچکس رابطه میان این بحران و جهانی سازی نئولیبرالی را احساس نمی کند.

این مسئله در رابطه است با جنگ های نوین کنونی که از سال 1999 در یوگسلاوی به اجرا در آمد. آمریکایی ها یک جنگ "طولانی مدت" را بر علیه تروریسم و " ستون شر" اعلام نمودند. در لیست پنتاگون بعد از یوگسلاوی نوبت افغانستان سپس عراق و در ردیف بعد ایران و سوریه و به احتمال قوی کره شمالی قرار گرفت. مرکز بحث های این کتاب برخورد به همین مسئله است. به این مفهوم که این جنگ ها هم چون جنگ های داخلی قبلی در جنوب جهان نتیجه سیاست نئولیبرالی جهانی سازی می باشند. این سیاست نه تنها باعث بحران و اختلاف و جنگ در این کشور ها می شود بلکه به حملات نظامی از سوی ایالات متحده و اتحادیه اروپا به این کشور ها منجر می گردد. بخصوص جنگ بر علیه " تروریسم" بهانه خوبی است برای وقوع این حمله های نظامی و بدین وسیله ابزار مناسبی است برای " باز نمودن" درهای بازار های این کشورها بروی بازار سرمایه کنسرن های غربی.

در یک تظاهرات ضد جنگ در میدان " دم" شهر کلن یکی از بیکاران در کنار تظاهرات چنین گفت: "ما مجددا به یک جنگ جدید احتیاج داریم زیرا که جنگ ها برای ما محل های جدید کار و رشد به همراه خواهند آورد". مسلما بدنبال چنین جمله عالمانه ای که از دهان شهروند عادی بیرون می آید، هندرسون چنین به نتیجه می رسد که " جنگ ها برای اقتصاد خوبند". (هندرسون 1993).

ما باید از خود سوال کنیم که این گفتار عالمانه دلیلی محکم برای جنگ های رخ داده از سال 1999 به بعد می باشد؟ چه دلایل مهمی در پشت ابر های تبلیغاتی جنگی و دروغ های رسانه ای پنهانند. آیا آنچه که رئیس جمهور آمریکا و نخست وزیر بریتانیا در جهان شایع می نمایند واقعی است؟

جواب به این سئوالات را می توان از دل استراتژی جنگ ها بیرون کشید. استراتژی که از زمان جنگ کوزوو در جهان "آزاد" در حال توسعه است. در این استراتژی در ابتدا به استراتژی ناتو (1999) بر خورد می کنیم. که در آن استراتژی دفاعی کشور های عضو ناتو هم چنین آلمان با استراتژی جنگ تطابق داده شده است.

بعد از حمله 11 سپتامبر سال 2001 به ساختمان ورد تراد سنتر آمریکا، استراتژی جدید امنیت ملی آمریکا طرح ریزی گردید که بر اساس آن استراتژی فاز نوین نظامی برنامه ریزی شد. نباید فراموش نمود که این استراتژی نوین نظامی مرکز ثقل پیش نویس قانون اساسی اتحادیه اروپا است. به این مفهوم که در این قوانین " سیاست امنیت خارجی جمعی کشور های عضو اتحادیه اروپا" می بایست تامین گردد. در تمامی این استراتژی های جنگی کاملا روشن و صریح آمده است که جهان تحت تهدیدات جدی قرار گرفته است و شیوه های قدیمی جنگ برای دفاع از مرزهای ملی و منطقه ای ناکارا می باشد.

در جنگ های " نوین" مسئله عمدتا بر سر امنیت و ثبات منابع مهم ثروت جهان است: امنیت راه های مبادله تولیدات " جاده ها و راه های آبی و هوایی"، امنیت سرمایه گذاری در مناطق بیگانه، امنیت دسترسی بازار به بازار های جدید، امنیت در مقابل ناآرامی های داخلی و امنیت در مقابل حمله های خارجی و

اقتصاد نئولیبرالی در درجه اول به نفت و گاز و آب و سپس به سایر ذخایر و منابع طبیعی و انسانی وابسته می باشد که البته همانطور که اشاره شد مهمترینش همان سه منبع طبیعی مهم است. یک چنین علانق کوتاه مدت اقتصادی را می توان با طرح ریزی استراتژی طولانی مدت اقتصادی، جغرافیایی برای همیشه امنیت و ثبات بخشید.

جنگ بدون مرز، استعمار جدید جهان

نوشته ماریا میز

بوش رئیس جمهور آمریکا در دومین جنگ خلیج در سال 1990/1991 گفت: "ما چرا بر سر امنیت غرب، استیل زندگی آمریکائی و نظم نوین جهانی است".

در بحث و تبادل نظر بر سر جنگ های "نوین" غالباً این یا آن بخش مهم در مقابل با یکدیگر نقش بازی می نمایند: نفت در مقابل اهداف استراتژی جغرافیائی، هژمونی جدید ایالات متحده آمریکا، یک امپریالیسم جدید آمریکائی و یک امپراطوری.

در سیستم جهانی سرمایه داری، جایی که قدرت اقتصادی بدون قدرت نظامی نمی تواند پایدار بماند، ما مشکل بزرگی پیش روی خواهیم داشت و به لحاظ اقتصادی و نظامی با یک سیستم جنگی روبرو می باشیم. این مسئله از همان آغاز رهبریت سرمایه داری بر جهان صادق بوده است.

من تحت عنوان سیستم جنگی این را می فهمم که این سیستم نه تنها در زمان جنگ ها بکار گرفته می شود، بلکه در زمان صلح هم اقتصاد بر زندگی روزمره حکومت می نماید و نتیجتاً این سیستم برای تمامی زمان ها صادق است. در یک جهان جهانی شده یک چنین سیستمی هیچگونه مرزی را (از مرزهای مکانی گرفته تا مرزهای زمانی و مرزهای فرهنگی) نمی شناسد. این بی مرزی و بی حد و حصری، سیستم جهانی سرمایه داری را، از همان آغازش شکل داده و توضیح می دهد. (والر اشتاین 1974).

رزالوگزامبورگ می گوید: "از همان آغاز سرمایه داری این سیاست بخشی از این سیستم بوده است".

تقریباً از قرن 16 تا اواسط قرن بیستم از طریق جنگ های استعماری، فتوحات، تجارت آزاد استعماری و سیاست ناوهای جنگی خلق شدند و بکار گرفته شدند. بعد از فاز سیاسی رفع استعماری دیگر کسی از مستعمره ها و اصولاً استعمار سخنی به میان نیاورد بلکه اینبار سخن بر روی "کشور های توسعه نیافته" بود.

این واژه جدید همه را دچار این توهم نمود که گویا فاز اقتصاد استعماری دیگر پایان رسیده است. اما چنین نبود. بر عکس، مستعمره های قدیمی، امروز سیاست جهانی تجارت آزاد را تجربه می کنند. سیاستی که آنان را مجبور می نماید مجدداً مستعمره کشورهای صنعتی و ثروتمند جهان باشند. به همین دلیل بسیاری از مخالفان جهانی سازی نئولیبرالی در جنوب جهان، سازمان تجارت جهانی را بنام دولت استعماری نوین در خدمت کنسرن های بزرگ چند ملیتی غربی می خوانند.

آنطور که پیداست پیمان های چند ملیتی و نهاد های جهانی چون سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نمی توانند بطور دائمی علائق کنسرن های چند ملیتی بزرگ را برآورده سازند. در واقعیت حمله به برج های آمریکا در سپتامبر 2001 بهانه ای شد برای این کنسرن ها که با نام "تهدید امنیت ملی..." برای خود دشمنی جهانی بنام "تروریسم" بسازند. این دشمن در واقعیت برای آنان حقیقی ترین و قابل لمس ترین دشمن در این سیستم جنگی است: چگونه یک کنسرن غربی می تواند هر جایی در جهان قدم کند و مرکز حمله تروریستی قرار نگیرد؟ آیا آنها می توانند برای منفعتشان هر کجا که موقعیت بود خود را جا بیاندازند؟

جنگ طولانی مدت بر علیه تروریسم آنطوری که شیلی وزیر کشور آلمان می گوید: "جنگی است که هر کشوری را مورد تهدید قرار می دهد". کشور هایی که هنوز رهبران نئولیبرالی و قوانین آنان را نپذیرفته اند: مانند یوگسلاوی، عراق با توجیه مبارزه با تروریسم درهای بازارشان بروی بازار جهانی باز می گردد.

در این رابطه ما با یک جنگ بی مرز روبرو می باشیم. با وجود اینکه برای یک چنین حمله نظامی نمی توان واضح از نام استعمار نام برد اما در ایدئولوژی انگلیسی و آمریکائی این نوع سیاست نواستعماری، بعنوان نتایج ضروری جنگ بر علیه تروریسم پیشنهاد می گردد. (مقاله ماریا میز سال 2003 صفحه 35).

جنگ بدون مرز، استعمار جدید جهان

نوشته ماریا میز

مسئله جنگی کوتاه مدت می تواند برای اقتصاد خوب باشد اما باید توجه نمود که این جنگ کوتاه مدت نمی تواند منافع اهداف طولانی مدت یک نظم استعماری را تامین نماید. از این رو جنگی طولانی مدت که به اشغال آن کشور و یا آن منطقه منجر گردد همانطوری که ما در کوسوو یا افغانستان و یا عراق شاهد آن بودیم، می تواند منافع سیاست های نو استعماری را تامین نماید. اینکه مردم عراق نیروهای اشغالگر ارتش آمریکا و یا بریتانیا را استعمارگر می نامند خود بیانگر نفرت از حمله نظامی در یک جنگ چریکی واقعی است. چه در افغانستان و چه در عراق دشمنی را که اشغالگران با مدرن ترین تسلیحات نظامی بر علیه اش می جنگیدند، بعد از جنگ قوی تر از قبل از جنگ شد.

تروریسم در سرتاسر جهان بعنوان مهمترین تهدید جهانی " دنیای متمدن " شناخته می شود. بجای اینکه بدنبال دلایل وجود این تروریسم گشت، تلاش می شود با تمامی ابزار در مقابل آن مبارزه شود. در این جاست که تحت این مبارزه حقوق ملی و حقوق خلق ها زیر پا نهاده می شود. آنچه که باقی می ماند خشونت عریان است و آنکسی که قدرت نظامی و اقتصادی را در دست دارد حقوق را تعیین می نماید و این خود منطق تمامی جنگ هاست. این منطق بسیار قدیمی و در عین حال منطق " نوین " جنگ در حال حاضر توسط رسانه های ارتباط جمعی آمریکا و اروپا بعنوان یک حق طبیعی و منطقی تبلیغ می گردد و گفته می شود که " تا بوده و بوده جنگ هم همیشه بوده " و یا " این طبیعت انسان است که همیشه جنگ کند ". در واقع تلاش می شود اهداف اقتصادی را در پشت طبیعت انسانی پنهان نمایند.

روانشناسان مدرن مدتهاست که در باره دلایل خشونت های جنگی و عصبی در ذات انسانها تحقیق می نمایند. نتیجه این تحقیقات بیانگر این مسئله می باشد که تنها یک " دولت قوی " می تواند این خشونت ها را از بالا در محاصره خود درآورد و در این صورت است که مجددا صلح بر انسانها چیره خواهد شد و رفتار صلح آمیز در آنها رشد خواهد نمود. (هوبس 1965)

اگر این گفته را در شرایط مدرن کنونی تجزیه و تحلیل نماییم به این مفهوم بر خورد می کنیم که قوی ترین دولت جهان باید هژمونی اش را از طریق جنگ پیاده نماید تا اینکه این جهان به صلح برسد. در واقع هم بسیاری از روشنفکران غربی جنگ را بعنوان تنها راه حل رفع بحران ها و اختلافات پیشنهاد می کنند. بیان این ایده ها چون لکه های خون جای پای سرمایه داری نئولیبرالی را نشان می دهد. (هوندیش 1992).

برای این " صلح " باید همه چیز قربانی شود. تمامی آن چیزهایی که جوامع در طول تاریخ خویش خلق نموده اند مانند: آزادی، برابری، عدالت اجتماعی، اخلاق انسانی، تمدن و حتی دموکراسی چیز هایی هستند که در جنگ های " نوین " باید برایشان ایستادگی و مبارزه نمود.

با منطق " ضرورت جنگ " یا " طبیعت انسانی " جنگ های خارجی به جنگ های داخلی تبدیل می گردند. جنگ بی مرز بر علیه تروریسم هم تبدیل به جنگ بر علیه هر کسی که مظنون است می گردد و در واقعیت همه انسانها را در مقابل یکدیگر قرار می دهد. در تمامی جوامع دموکراتیک کسانی که باعث جنگ های قدیمی و جدید شده اند یک مشکل اساسی دارند: اینکه چگونه میتوانند تا آنجا که امکان دارد انسانها را از وجود این تهدید نوین جهانی و ضرورت ایجاد جنگی دیگر با تسلیحاتی مدرنتر و دشمنی دیگر قانع نمایند؟ انسانها می دانند که جنگ ها از آسمان نمی آیند و همچنین دلیل این جنگها عصبیت و خصلت خشونت بار انسانی نیست بلکه تنها مقصرین این جنگ ها برنامه های اقتصادی طرح ریزی شده ای هستند که باعث می شوند بسیاری از بخش ها منهدم گشته و بسیاری از کشور ها مستعمره گردند. این انسانها می دانند که صلح توسط این همه تسلیحات و مهمات ارتشی بر قرار نخواهد شد بلکه برعکس بدنبال تسلیحات جنگ خواهد آمد. این انسانها همچنین می دانند که چگونه صلح برقرار می شود و همه چیز در دسترس همه کس قرار می گیرد. شاید بسیاری جملات گانادی را بخاطر دارند که می گوید: " همه چیز برای

جنگ بدون مرز، استعمار جدید جهان

نوشته ماریا میز

نیاز های انسانی و نه حرص و طمع انسانی وجود دارد". هم چنین این انسانها می دانند که به قول فیلسوف یونانی هراکلیت " جنگ پدر همه چیز نیست". برای اینکه این جنگ طولانی مدت آنطوری که قدرت بزرگی چون آمریکا طرح ریزی نموده است در مغز های انسانها جا بیافتد، باید این جنگ را ایدئولوژیک ، مورد قبول ، طبیعی و نرمال نمود تا بدینوسیله زندگی روزمره انسانها را (رسانه ها، زبان ها، اقتصاد و خلاصه همه چیز را) با نظامیگری عجین ساخت.

این کتاب تلاش دارد بر علیه این جنگ آن چیزی را که در مغز ها رشد نموده است پاک نماید. زیرا که صلح هم در ابتدا در مغز ها شکل می گیرد. این روند چیزی بیشتر از پولمیک کردن میان منفی گرایان و واقع گرایان است. در واقع احتیاج به یک واقع گرایی جدید و نگاهی واضح به واقعیت های جهان دارد. مهمترین طرز تفکری را که این دید جدید به جهان می تواند به دیگران منتقل کند این است که این انسانها حتی اگر بسیار خردسال هم باشند از مادر جنگجو دنیا نمی آیند. آنها نه تنها طبیعتا خشونت ندارند بلکه جوانمرد و یا مبارز هم نخواهند بود. بلکه عوامل خارجی در زندگی این انسانها باعث می شود که آنان خشونت بار یا مبارز و جوانمرد شوند. هم چنین زنان بطور طبیعی نه کسانی هستند که باید قربانی شوند و قربانی بدهند و نه کسانی که تنها در رویاهایشان بسر می برند. زنان نه میتوانند منفی تر و یا مثبت تر و یا صلح طلب تر از مردان باشند ، بلکه این خصلت ها به آنان داده می شود و زندگی آنان را این چنین می سازد. مهمتر از همه این حقیقت است که جنگ های " قدیم" و جنگ های " نوین" چون سیل از آسمان بر سر ما جاری نمی شوند. بلکه این جنگ ها خیلی سرد و خشک و عریان برنامه ریزی می گردند و به اجرا در می آیند. صلح جهانی هم از این قاعده پیروی می کند.

دقیقا اگر بتوانیم جنگ های اقتصادی و نظامی را بعنوان یک سیستم جاری طرح ریزی شده در سطح جهان درک نماییم ، سپس توانسته ایم در مغز های خود به بسیاری از نتایج دست یابیم. ما برای درک این جنگ های کوتاه مدت و دراز مدت احتیاج به گوش های درازی خواهیم داشت که بتواند وقایع دور و نزدیک را بشنود و درک کند و از این وقایع روزمره در جهان که مرتبا از سوی رسانه ها و ایدئولوگ های جنگ تکرار می شود، به نتایجی برسد تا بتواند تشخیص دهد در جهان چه می گذرد: فاتحان چه منظوری دارند و فتح شدگان چه می گویند. با طی کردن این روند می توان ضد و نقیص های اعمال و کردار و حرفهای آنان را که بدون هیچ گونه مقاومتی از طریق رسانه ها پخش می گردد را پیدا نمود و درک کرد که چه می گذرد. برای نمونه یکی از ضد و نقیض ها این است که جنگ عراق بعد از پیروزی قوی ترین قدرت نظامی، اقتصادی جهان در این کشور به پایان نرسید. حال باید از خود سنوال نمود که چرا به پایان نرسید؟ و یا این سنوال که غرق شدن این قدرت بزرگ در افغانستان و هم اکنون در عراق چه مفهومی دارد؟ آیا این گفته که " جنگ برای اقتصاد خوب است" هنوز صادق است؟ صورت حساب ها، خرج ها و ... در آخر چه میشود؟ چه کسانی از این خرج ها بهره می برند و چه کسانی متضرر می شوند؟

تمامی این سنوالات را نمی توان با یک گوش شنوا و حساس پاسخ داد. برای این منظور ما احتیاج به گوش های دراز داریم که بتواند وقایع دور تر را ببیند و بتواند جنگ را به طوری ایدئولوژیک، سیاسی ، اقتصادی و تاریخی تجزیه و تحلیل نماید و به نقد بکشد.

در مرحله نخست باید روشن کنیم که چه چیز هایی در جنگ های " نوین" نهفته است. در اینجا خواهیم دید که این جنگ های "نوین" از سوی قدرتمندترین و ثروتمندترین کشورهای جهان بر علیه ضعیف ترین و فقیر ترین کشور ها اجرا می گردد. پس در نتیجه به هیچ وجه این جنگ ها تدافعی نمی باشند. یعنی برای دفاع از امنیت این کشور ها نیست که آنان دست به جنگ می زنند. پس این منطق هم که قبلا برای ارتکاب به جنگ مطرح بود در اینجا مفهومی

جنگ بدون مرز، استعمار جدید جهان

نوشته ماریا میز

ندارد. بجای این باید بدنبال دلایل دیگری برای این جنگ ها باشیم. آیا این جنگ ها بخاطر "مسائل بشردوستانه و اخلاقی" انجام می پذیرند؟ آیا دلایل سیاسی، اقتصادی و یا استراتژی جغرافیایی باعث این جنگ ها نمی شوند؟ آیا تنها به لحاظ جلوگیری از فجایع بشردوستانه این جنگ ها رخ می دهند و یا همچنان که در افغانستان ادعا شد برای "نجات زنان و آزادی زنان" این جنگ ها اجرا می شوند؟ (نوام چامسکی 2001)

واژه "حمله های نظامی بشردوستانه" که تحت تاثیر آن جنگ را "جنگی عادلانه" توجیح می کند، تنها برای مشروعیت دادن به این جنگ ها بکار می رود.

همزمان با بکار بردن این دلایل برای توجیح جنگ حقوق ملیت ها و حقوق ملی کشور ها به بهانه دفاع از کشور و موقعیت جنگی زیر پا گذاشته می شود. تمامی این بهانه ها و سیاست های جدید کمک می کنند تا استراتژی نظامی و اقتصادی جهانی سازی نئولیبرالی کنسرن سالار به اجرا درآید.

هم چنین این قانون در جمله معروف زیر هم عمل می نماید "جنگ در خارج بدنبال خود جنگ در داخل را همراه خواهد داشت". به این مفهوم که جنگ در سیاست خارجی مطمئنا به جنگ در سیاست داخلی منجر خواهد شد.

انهدام سیستم خدمات اجتماعی و دموکراسی در کشور های ثروتمند همانند سیاست "نوین" جنگ نتیجه سیاست و استراتژی نئولیبرالیسم کنسرن سالار می باشد. (گری 1999)

گوش دراز به ما این امکان را می دهد که به عمق دریاچه گذشته ها شنا کنیم و بررسی و تحقیقات تاریخی در رابطه با جنگ و پدر سالاری و رابطه این دو با هم، جنگ و روابط جنسیتی (در این بخش می بایست به عمق کامل این دریاچه دست یابیم) و بالاخره رابطه اقتصاد و سیاست و ... را مجددا بررسی و مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم و رابطه آنها را با شرایط امروزی مقایسه نماییم. بخصوص جنگ عراق می تواند ما را به عمق این دریا هدایت کند. بمب های ارتش آمریکا در آنجا نه فقط مراکز غیر نظامی و نظامی را نابود نمود بلکه بسیاری از نشانه های "آغاز تمدن" ما را هم نابود نمود. این "تمدن" با جنگ علیه "مادر طبیعت" و اقدام بیگانه و جا انداختن یک منطق جدید آغاز گشت. به زیر دست کشاندن و برده نموده زیر دستان، قرار دادن زنان پائین تر از مردان و بالاخره خشونت عریان حاصل این تمدن نوین بود.

ثروت این "تمدن" در نتیجه دزدی، دربدری و کار برده داری بدست آمد. از زمانی که این منطق جنگ حکمفرما شد آسمان از زمین مهمتر، روح از جسم با ارزش تر، نابرابری جنسیتی برتر از برابری جنسیتی، مرد مهمتر از زن و گشته است.

بله از این تاریخ به بعد این تمدن برای همه خالق زندگیست. چگونه این منطق توانست بر علیه تمامی آن چیز ها قرار بگیرد؟ بطور مثال در مقابل این واقعیت که زندگی انسانی در ابتدا توسط زنان خلق می گردد.

C.V. werlhof 1996

طولانی ترین گوش دراز به ما نشان می دهد که اصولا هیچ چیز تمام نشده است. همه چیز دوباره از نو آغاز شده است. عرفان بابلی ماردوک، قهرمانان جنگ و طراحان، کسی که اولین خالق بشریت را می کشد، رابطه میان جنگ و پدرسالاری و توسعه تکنولوژی و رهبریت و

Keller 1989, kramer 1944, Gimbutus 1996

خصلت اصلی این سیستم جنگی، نوین، جهانی، بی مرز این است که تحت آن اقشار و مناسبات نامبرده همزمان فعال می گردند. هیچ جنبش اجتماعی، حال چه جنبش صلح یا جنبش منتقد جهانی سازی، جنبش اقتصادی، جنبش دفاع از دولت اجتماعی و دموکراسی یا جنبش زنان نمی تواند از این سیستم جنگی جهانی گذشته و آنرا نادیده بگیرد. این کتاب

جنگ بدون مرز، استعمار جدید جهان نوشته ماریا میز

باید کمک کند که این جنبش بین المللی رابطه میان اقتصاد و قدرت نظامی بازیگران امپریالیستی جهان را بهتر بشناسد و در طرح ریزی استراتژی اش آنرا در نظر بگیرد.

قصد این کتاب ایجاد فضایی است که در آن مناسبات عمیق بطوری جدی بررسی و تجزیه و تحلیل می گردد. خوانندگان هوشیار مطمئناً فراموش نمی کنند که خشونت سکسیستی پدر سالاری دقیقاً به این جنگ های جدید وابسته اند. همانطوری که در گذشته ها هم چنین بود.